

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگرفته از : وبلاگ مقاومت عمومی
نویسنده: اریکا کین
برگردان: سایت «۱۰ مهر»
۲۴ نومبر ۲۰۲۲

لیبرال دموکراسی: همخوابه فاشیسم



گفتمان عمومی با اولویت دادن به دوگانگی کاذب خیر و شر منجر به گفت‌وگوهای سطحی در مورد سیاه‌ستیزی و یهودستیزی شده است تا کارکرد امپریالیسم ایالات متحده را که کوچکترین اهمیتی برای افریقایی یا یهودی قائل نیست، و همه درد و تلاشش برای گسترش ناتوست، نادیده بگیرد. چگونه می‌توان در حین این که به حزبی رأی می‌دهیم که همچنان نازی‌هانی را مسلح می‌کند که نقش مهمی در خیزش جهانی فاشیسم ایفاء کرده‌اند، تلاش کرد تا بحث‌های جدی در مورد یهودستیزی داشته باشد؟ آیا از مردم انتظار می‌رود که رأی ایالات متحده (و اوکراین) علیه قطعنامه مجمع عمومی ملل متحد در محکومیت نازیسم، نئونازیسم و همه اشکال نژادپرستی را نادیده بگیرند؟

مبارزه علیه فاشیسم باید شامل مبارزه علیه همدستان لیبرال دموکرات باشد.

در ۶ سال گذشته به دلیل ظهور استبداد دست‌راستی‌ها در داخل و در سطح جهانی که ریشه در پدرسالاری و استمرار استعمار (مهاجران) دارد، ضد فاشیسم، به‌عنوان یک سیاست و مفهوم، جذاب‌تر شده است. با این حال، سردرگمی زیادی در مورد فاشیسم وجود دارد. در اوایل این ماه، من با سردبیران برای آینده‌های ضد فاشیست: در برابر خشونت

بحران امپریالیستی و نویسنده کتاب درباره میکروفاشیسم: جنگ جنسیتی و مرگ، در میزگردی در کتابفروشی Red Emma در بالتیمور شرکت کردم. این یک کاوش فرهنگی و سیاسی قانع‌کننده بود که در آن ما ابعاد فمینیستی و ضداستعماری ضد فاشیسم را با خوانندگانمان در میان نهادیم و از آن زمان بود که این مسأله مرا به کاوش عمیق‌تر در رابطه تاریخی فاشیسم با لیبرال دموکراسی، در چارچوب فرهنگ سیاسی و پاپ که در زمان کنونی القا شده است، سوق داد.

انقلابیون افریقائی مانند جورج پادامور، و. ا. ب. دوبوآ، والتر رادنی، و معروف‌ترین آنها ایم سزر، همگی اعلام کرده‌اند که فاشیسم در شیوه‌های استعماری اعمال شده در مستعمرات همیشه وجود داشت، اما تنها وقتی که اروپا را لمس کرد، پدیده‌ای جدید تلقی شد. همانطور که مؤرخ آلن ای. اس. لومبا در مقاله «تنها با مستعمره» که در کتاب آینده‌های ضد فاشیست: در برابر خشونت بحران امپریالیستی، اذعان می‌کند، «فاشیسم مقوله‌ای دقیق از ایدئولوژی سیاسی نیست، بلکه واکنشی تاریخی است که تکرار می‌شود. تهدید استعمارزدائی انقلابی و بی‌ثباتی مزمین یک سیستم ژئوپلیتیکی که حول امپراتوری‌های سرمایه‌داری ساختار یافته است. (صفحه ۷۲)

من این را به‌ویژه در ارزیابی استفاده از فاشیسم در جریان اصلی معاصر مفید یافتم که بسیاری را به این باور رسانده است که این امر مربوط به گذشته است و ما صرفاً شاهد تجدید حیات آن هستیم تا تداوم آن.

هنگامی که جورج جکسون در سال ۱۹۷۰ توصیه کرد که ما باید «اختلافات خود را حل کنیم» زیرا «فاشیسم از قبل اینجا بود»، با درک زیرکانه‌ای این کار را انجام داد که جنبش‌های مستعمره‌زدائی در ایالات متحده و خارج از آن باعث ایجاد بحران برای جهان سفید می‌شود. فاشیسمی که در اروپا به‌وجود آمد، با گسست از منطق و عمل توتالیتر استعمار اروپائی، با الهام از جنبش‌هایی مانند جیم کرو در ایالات متحده ظهور کرد. اگر خودمان را به‌عنوان مردم یک مستعمره در ایالات متحده (از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) درک کنیم، می‌توانیم بفهمیم که زندگی ما توسط سیاست‌های اقتدارگرای طبقه حاکم مستعمره‌نشینان دیکته می‌شود. ایالات متحده از ابتداء فاشیست بود.

با این حال، ایالات متحده توانسته است تاریخ و بنیان فاشیستی خود را با استفاده بی‌رویه از «دموکراسی» دور بزند. ایالات متحده که خود را تنها فانوس واقعی دموکراسی، «شهر درخشان روی تپه» می‌داند، علی‌رغم لفاظی‌های خود در مورد «حقوق بشر»، همچنان به بازی با فاشیسم ادامه می‌دهد. لیبرال دموکراسی فاشیسم را پرورش می‌دهد، زیرا بهترین ایدئولوژی و شکل حکومت برای مشروعیت بخشیدن به دیکتاتوری سرمایه داری - قدرت لجام گسیخته سرمایه است. با نگاهی به تاریخ پروژه استعماری اروپا، می‌بینیم در حالی که امپراتوری‌های استعماری به‌طور همزمان فاشیسم را به‌عنوان حکومت تحمیل کردند، در همه این امپراتوری‌های استعماری، اشکالی از «مشارکت دموکراتیک» برای کارگران نیز فراهم شد. این باید با «فرآیندهای دموکراتیک» فعلی که در این مستعمره مهاجرنشین وجود دارد، سازگار باشد.

از زمان آغاز چرخه انتخابات ۲۰۲۰ در آمریکا، «فاشیسم» معانی کاملاً جدیدی پیدا کرد که در واقع هیچ کدام از آنها شامل شرایط مادی جاری پیرامون ظهور فاشیسم خارج از حزب جمهوری‌خواه نمی‌باشد. در واقع، با توجه کافی به انتخابات، براحتی می‌توان نتیجه گرفت که «فاشیست‌ها» و «جمهوری‌خواه» واژه‌هایی قابل تعویض هستند. اما آنها نیستند. سردرگمی پیرامون فاشیسم، که توسط لیبرال‌ها برای سوق دادن مردم به پای صندوق‌های رأی استفاده می‌شود، هرگونه تحقیق در مورد نقش اصلی حزب دموکرات (با سیاست‌های ریاضتی نئولیبرالی، پوپولیستی، پولیسی - دولتی) در حفاظت و سرکوب این تکرار کنونی فاشیسم را ممنوع کرده است.

آینده‌های ضد فاشیست با مقاله‌ای از نادیا ابوالحاج انسان‌شناس، با عنوان «ابتدال دانش» آغاز می‌شود که در درک ارتباط مستقیم بین جنگ‌های بی‌پایان و ادامه و گسترش فاشیسم به‌ویژه در مورد حقیقت و دروغ، دخالت بزرگی دارد: «در حالی که همزمان وجود، اهمیت و قدرت سیاسی ادعاهای آشکارا نادرست را تشخیص می‌دهم، می‌خواهم بپیکربندی متفاوتی از دنیای فراحقیقت - از دانش و قدرت - را که امروزه نیز عمل می‌کند، کشف کنم. اگر دروغ یا راز تنها راه برای تضعیف قدرت «واقعیت‌ها» نباشد چه؟ دیگر چگونه «حقایق واقعی» (مهم و حتی بنیادی)، انواع حقایقی که در حوزه کنش انسانی وجود دارند و «ذاتاً سیاسی‌اند»، از نظر سیاسی بی‌ربط جلوه داده می‌شوند؟ با توجه به این جمله که اکنون به‌طور گسترده پذیرفته شده است که دانش قدرت است، (چگونه) «دانش» سیاست را در عمل واقعی «آگاه» می‌کند؟» (صفحه ۲۴)

اگر آنچه را که در مورد جنگ نیابتی ایالات متحده / اتحادیه اروپا / ناتو در اوکراین به ما گفته شده است، از جمله هزینه بیش از ۶۰ میلیارد دلار برای تسلیح گردان آروف، گارد ملی نازی‌های اوکراین، مرور می‌کنیم، مبارزه بر سر واقعیت‌ها و حقایق تاریخی و سیاسی به‌طرز نگران‌کننده‌ای آشکار می‌شود. بسیاری به جنگ نیابتی امریکا/ اتحادیه اروپا/ ناتو در اوکراین به‌عنوان پدیده‌ای جدید نگاه می‌کنند، در حالی که کودتای ۲۰۱۴ و جنگ داخلی ۸ ساله بین اوکراین و جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک را نادیده گرفته یا نادیده می‌گیرند. به این ترتیب، آنها عناصر فاشیست خود دولت اوکراین را به حساب نمی‌آورند، گردان آروف، نازی‌ها را در سطح جهانی (از برزیل تا شارلوتسویل آموزش می‌دهند) و ایالات متحده و متحدانش روسیه را به دلیل به رسمیت شناختن جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک به‌عنوان کشورهای مستقل، کشورهایی که امکان گسترش ناتو را رد کردند، تحریک می‌کنند. هیچ کدام از اینها بی‌اهمیت نیست. دروغ‌هایی که به شهروندان امریکائی گفته می‌شود هزینه‌ای است تا ایالات متحده به حمایت از تلاش‌هایش برای گسترش ناتو و اهداف امپریالیستی و هژمونیک خود ادامه دهد.

رسانه‌های جریان اصلی، بازوی بلند دولت، همچنان کودتای ۲۰۱۴ و همچنین وجود نازی‌ها در اوکراین را انکار می‌کنند و تا آنجا پیش می‌روند که سربازان اوکراینی را با لباس و نشان‌های نازی در تلویزیون ملی نیز نشان می‌دهند. و در حالی که حزب دمکرات با محاکمه‌های ۶ جنوری و ایجاد فشار دیگری برای «رأی دادن به فاشیسم»، زنگ خطر «از دست رفتن دموکراسی» را به صدا در می‌آورد، از قضا همان حزب دمکرات به حمایت مالی و تسلیح نازی‌ها در اوکراین برای «نجات دموکراسی» ادامه می‌دهد. این دروغ‌ها که عمداً باعث سردرگمی سیاسی و تاریخی شده است، فضائی را برای فاشیسم ایجاد کرده است که نه‌تنها سازمان‌یافته‌تر، بلکه به‌طور فزاینده‌ای عادی‌تر شود. به‌عنوان مثال، ما شاهد تکرار فاشیسم در انتخابات پر مناقشه و نزدیک در برزیل هستیم؛ می‌توان انتصاب اخیر ایتالیا برای بازگرداندن حزب موسولینی را در آغوش لیبرال مشاهده کرد. حتی تلاش برای ترور معاون رئیس‌جمهور ارجنتاین را می‌توان در یک جنبش فاشیستی در حال رشد دنبال کرد.

گفتمان جریان اصلی به جای پرداختن به پیامدهای جهانی این دروغ، راه‌هایی برای تمرکز بر افراد پیدا کرده است. گفتمان لیبرال جریان اصلی، خواه شیطنت‌های بی‌ملاحظه یک رئیس دولت باشد و خواه ناسزاگویی یک شخصیت مشهور خرده‌بورژوازی مجنون افریقائی، تکیه بر فردگرایی لیبرال را به‌عنوان «تحلیل» انتخاب کرده است. این تحلیل، البته، لفاظی‌های نفرت‌انگیز طبقه حاکم را (که سیاستمداران و افراد مشهور به‌طور یکسان تابع آن هستند) و با فاشیسم هم‌دردی می‌کنند، قطع می‌کند. این در مورد افراد نیست، بلکه سیستمی است که به‌طور مداوم افراد را جسور و سپس سازماندهی می‌کند. اگر ما برای به‌دست گرفتن قدرت سازماندهی نشده باشیم، مخالفت با آن چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

گفتمان عمومی با اولویت دادن به دوگانگی کاذب خیر و شرّ منجر به گفت‌وگوهای سطحی در مورد سیاه‌ستیزی و یهودستیزی شده است تا کارکرد امپریالیسم ایالات متحده را که کوچکترین اهمیتی برای افریقائی یا یهودی قائل نیست، و همه درد و تلاشش برای گسترش ناتوست، نادیده بگیرد. چگونه می‌توان در حین این که به حزبی رأی می‌دهیم که همچنان نازی‌هائی را مسلح می‌کند که نقش مهمی در خیزش جهانی فاشیسم ایفاء کرده‌اند، تلاش کرد تا بحث‌های جدی در مورد یهودستیزی داشته باشد؟ آیا از مردم انتظار می‌رود که رأی ایالات متحده (و اوکراین) علیه قطعنامه مجمع عمومی ملل متحد در محکومیت نازیسم، نئونازیسم و همه اشکال نژادپرستی را نادیده بگیرند؟ با وجود قیام‌ها در ساحل عاج و شاخ افریقا، چگونه می‌توان با تلاش‌ها برای بحث جدی در مورد ضد سیاهان مقابله کرد در حالی که هرگز گسترش فرماندهی ایالات متحده در افریقا، AFRICOM، را به نبرد فرا نخواند؟ آیا انتظار می‌رود که مردم به قانون مقابله با فعالیت‌های مخرب روسیه در افریقا (HR ۷۳۱۱) که کشورهای افریقائی را به دلیل عدم حمایت از جنگ نیابتی تهدید به مجازات می‌کند، نگاه مثبتی داشته باشند؟ آیا آخرین تلاش‌های اشغال غربی هائیتی توسط ایالات متحده نشان‌دهنده نگرانی برای زندگی سیاه پوستان است؟

نئولیبرالیسم و فاشیسم نمایندگان دو ساختار یا بیان متفاوت زیربنای یک حکومت طبقاتی هستند و با این حال، در عصر ما، ظهور فاشیسم در غرب پاسخی بسیار واقعی به ویرانی‌های نئولیبرالیسم است. این برای افریقائی‌ها چه معنایی دارد؟ بورژوا دموکراسی لیبرال، به لحاظ تاریخی و معاصر، در گسترش و تثبیت فاشیسم نقش دارد. تا زمانی که ما نه تنها برای شناخت، بلکه برای درک این که چه کسانی دشمن ما هستند و چگونه به قدرت می‌رسند سازماندهی نشده باشیم، «گفتمان» همچنان خشم ما را در موقعیتی بسیار بحرانی‌تر از آنچه اکنون در آن قرار داریم، فرو خواهد برد.

* <https://popularresistance.org/liberal-democracy-the-bedfellow-of-fascism/>